

جامعه میان اعتزال و ارتباط

جامعه میان اعتزال و ارتباط

یکی از اندیشه‌های سید قطب و برخی از گروه‌های تکفیری، مطرح کردن مسأله جامعه اسلامی در مقابل جامعه جاهلی است. آنها جوامع مسلمین را به خاطر برخی مسائل، جامعه جاهلی می‌نامند و معتقدند باید از این جوامع عزلت‌گزید و به جامعه اسلامی هجرت کرد آنها همچنین معابد و مساجد را نیز به معابد و مساجد اسلامی و جاهلیت تقسیم می‌کنند که این مباحث نیز در جریان تکفیر نقش زیادی داشته است.

اعتزال و ارتباط با جامعه

آن جوانان - قائلان به اندیشه تکفیر - بخاطر شور و شوقی که نسبت به دین داشتند سرانجام به دوری جستن و اعتزال از جامعه روی آوردند، حتی اگر افراد آن جامعه نماز بخوانند و روزه بگیرند و به حج خانه خدا بروند. آنان در موارد گوناگونی معتقد به دوری جستن و اعتزال از جامعه می‌باشند که مهترین آن به قرار زیر است:

أ - نامزد نشدن در انتخابات و عدم شرکت در آن به هر شیوه ممکن، چه به وسیله رأی دادن و چه با نصیحت و مشورت کردن. چرا که مجالس قانونگذاری در برابر خداوند به تشریح و وضع قانون می‌پردازند و مشارکت در این عمل، کفر آشکاری است که بر پیروی و اطاعت از کفر و راضی بودن از آن دلالت دارد.

ب - قطع رابطه با مساجد، زیرا نماز خواندن در مساجد به امامت پیشوایانی که در حقیقت کافرند متضمن گواهی و شهادت دادن به ایمان آنهاست.

ج - کوچ کردن به بیابانها یا غارها یا کوهستانها، زیرا روشی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم برای برپا ساختن دولت اسلام بکار گرفت همین بود.

د - درنگ کردن در مسأله امر به معروف و نهی از منکر، زیرا جامعه‌ها کافر گشته اند و گناهی بزرگتر از کفر نیست و دیگر آنکه در هیچ گونه تولیدی نباید مشارکت کرد زیرا مشارکت در آن به اتحاد و پیوستگی جامعه جاهلی می‌انجامد.

ه - قطع رابطه با مدارس، دانشگاهها و اجازه ندادن به فرزندان خود برای پیوستن به آنها.

و - ترک کردن مشاغل حکومتی و شرکت‌ها و مشغول شدن به اعمال تجاری یا کشاورزی.

فلسفه اندیشه تکفیر

بی‌گمان اندیشه تکفیر زائیده فلسفه و تئوری فکری خاصی بدین مضمون است که تمام مسلمانان مرتد شده و کافر گشته اند و جوامع کشورهای عربی و اسلامی نیز از دین اسلام خارج شده اند، پس قطع رابطه با افراد جامعه در تمام موارد مذکور لازم و ضروری است. برخی از قائلان به اندیشه تکفیر، این افکار و عقاید را به شهید سید قطب نسبت داده اند چرا که در کتاب «فی ظلال القرآن» جامعه جاهلی را اینگونه توصیف کرده است: «هر جامعه ای غیر از جامعه اسلامی جامعه جاهلی است و اگر بخواهیم جامعه جاهلی را بطور موضوعی تعریف کنیم باید بگوییم که جامعه جاهلی هر جامعه ای است که بندگی و پرستش خداوند را خالصانه انجام نمی‌دهد، آن پرستش و بندگی که در تصور و بینش اعتقادی و آداب و شعائر دینی و

شرایع و احکام قانونی، مجسم می گردد».

ایشان در ادامه می افزاید: «و با این تعریف موضوعی تمام جوامع بشری موجود در عصر حاضر - جوامع کمونیستی، جوامع بت پرستی و جوامع یهودی و مسیحی - و حتی آن جامعه هایی که می پندارند جوامع اسلامی هستند جزو جامعه جاهلی بشمار می آیند». این جوانان برای تأیید افکار و اندیشه های خود به سخنانی از استاد ابوالاعلی مودودی نیز استناد کرده اند آنجا که گفته است: «اگر مفهوم اصطلاحات چهارگانه در قرآن بطور مبهم و متشابه بکار رفته باشد، شناخت معانی آنها نیز ناقص خواهد بود و بنابراین تمام آیات و خطاب های متضمن هدایت و ارشاد نیز گنگ و مبهم و عقیده و اعمال شخص مسلمان نیز به تبع آن، ناقص خواهد بود با اینکه او به قرآن ایمان دارد.» [1] بقیة سخنان سید قطب این حقیقت را روشن می سازد که مراد او از جامعه جاهلی، جامعه سکولار یا جامعه ای است که عالم غیب را انکار کند. [2]

آوردگاه بیماری و شبهة تکفیر

آوردگاه بیمار اندیشه تکفیر آن شبهه هایی هستند که توسط شهید سید قطب و استاد مودودی و دیگران، مبنی بر توصیف جوامع بشری به جاهلیت، مطرح شده اند. در مباحث پیشین روشن شد که گاهی لفظ جاهلیت در معنای کفر و اعتقاد بکار می رود مانند این آیه شریفه:

(أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ)

مائده: 50

و گاهی مراد از لفظ جاهلیت، جاهلیت اعتقاد نیست و بنابراین شخص یا جامعه بخاطر آن، کافر نمی گردد مانند این آیه شریفه که در خطاب به زنان پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می فرماید:

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى)

احزاب: 33

و این سخن پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در خطاب به ابوذر که فرموده است: «تو مردی هستی که هنوز جاهلیت در تو وجود دارد». یعنی برخی از عادات و اعمال جاهلیت. کفر بوسیله اعتقاد محقق می شود حتی اگر آن اعتقاد همراه با عمل هم نباشد بعنوان مثال، اگر کسی معتقد باشد که زنا حرام نیست یا زنا برای اصلاح جوانان سودمند است یا حکم اسلام درباره زنا ظالمانه است یا آنکه معتقد باشد شراب حرام نیست یا آن برای معده مفید است یا اینکه معتقد باشد که حکم اسلام درباره شراب اشتباه است. در تمام این موارد، شخص کافر می گردد حتی اگر مرتکب هیچگونه عملی از این اعمال نشده باشد. و مراد سید قطب همینگونه افراد است. [3]

علت و سبب اساسی در کافر شدن یک مسلمان یا مرتد شدن او، باور نداشتن به سخن خداوند یا سخن پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم یا انکار و مورد تمسخر و استهزاء قرار دادن آن است. امام محمد بن جریر طبری درباره معنای آیه:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ

نساء: 65

بَيْنَهُمْ)

می گوید: یعنی به من و به آنچه بر تو نازل شده است ایمان نمی آورند تا آنکه در مشاجرات خود تو را حکم و داور قرار دهند». [4]

تصدیق و ایمان به خداوند و به همه پیامبران، راه ورود به اسلام است. بنابراین انکار این حکم سبب مرتد شدن می شود حتی اگر این انکار همراه با عملی از اعمال جاهلیت یا کفر نباشد. به همین دلیل است که خداوند مسلمانانی را که به جنگ با یکدیگر پرداختند به ایمان توصیف کرده است. مقصود از حدیث شریف پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم که فرموده است: «سب و

فحش دادن مؤمن، فسق، و نافرمانی و جنگیدن و رویارویی با وی کفر است» کفر معصیت نه کفر جحد و انکار. زیرا خداوند متعال آن دو گروه از مؤمنان را که به جنگ با یکدیگر می پردازند به ایمان توصیف کرده و هیچکدام از آن دو گروه را از آیین اسلام خارج نساخته است و می فرماید:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

حجرات: 9

علاوه بر آن، قرآن زنان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را از اعمال جاهلیت برحذر داشته است: (وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) هیچکس معتقد به کافر گشتن زنان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در صورت ارتکاب عملی از اعمال جاهلیت نیست، زیرا جاهلیت مورد نهی، جاهلیت عمل یعنی معصیت است نه جاهلیت اعتقاد.

همچنین هنگامی که ابوذر رضی الله عنه به یکی از صحابه گفت: ای فرزند زن سیاه، پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به او فرمود: «در وجود تو جاهلیت هست». هیچکس از صحابه نگفت که ابوذر غفاری با این حکم پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم کافر شده است و اگر فرضاً مقصود از جاهلیت در این حدیث، کفر می بود حکم به ارتداد وی داده می شد و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از وی طلب توبه می کرد، زیرا کفر به هر مقدار که باشد موجب خروج شخص از آیین اسلام می شود. اما آن صفات و اعمال جاهلی که در آن صحابی وجود داشته است به هر مقداری که باشند موجب خروج شخص از دایره دین نمی گردد مگر آنکه آن اعمال همراه با اعتقاد جاهلی باشند. و معصیت به هر مقدار که باشد موجب خروج شخص از دایره ایمان نمی گردد مگر آنکه انجام دهنده معصیت به حلال بودن آن معتقد باشد.

کفر به وسیله معتقد بودن به جاهلیت کفرآمیز، محقق نمی گردد حتی آن اعتقاد درباره امور بسیار کم اهمیت و بی ارزش باشد و جزو اصول و فرائض هم دین نباشد. هر کسی که روزه سنت را منکر شود یا آن را پوچ و بی ارزش بداند و بگوید مواظبت بر روزه سنت به جامعه ضرر و زیان می رساند کافر می شود با اینکه آن روزه فرض نیست حال آنکه اگر کسی روزه سنت را انجام ندهد و آن را انکار کند مؤمن است. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در خطاب به آن اعرابی که گفته بود چیزی مازاد بر فرائض و واجبات انجام نمی دهم فرمود: «اگر راست گفته باشد او رستگار است.» زیرا مراد شخص اعرابی از مازاد بر واجبات سنت ثابت و معین نبوده است. و هرکس راه و روش اسلام را در مورد نوشیدن یا کیفیت ورود به مسجد - با پای راست - یا چگونگی داخل شدن به دستشویی - با پای چپ - مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد کافر می گردد، زیرا او با چنین عملی در حقیقت کسی را که این آداب و رسوم را قانون گذاری کرده مورد استهزاء قرار داده و برای خداوند و رسولش شریک قائل شده است و با عقل و هوی و هوس خود، مفاد وحی را تخطئه کرده است حال آنکه خداوند می فرماید:

بقره: 140

(قُلْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ)

اما اگر کسی به عدم ثبوت فلان سنت معتقد نباشد کافر نمی گردد.

وحی ممکن است به وسیله قرآن و با الفاظ اعجازگونه باشد که در این صورت هیچ کس امکان تقلید و آوردن مشابه آن را دارا نیست حتی اگر تمام بشریت پشتیبان و یار و یاور وی باشد و ممکن است به وسیله سنت نبوی باشد که در این حالت الفاظش اعجازآمیز نمی باشد زیرا سنت علی رغم آنکه مضمون و معنایش از سوی خداوند متعال وحی شده اما الفاظ و کلمات آن از سوی پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بیان گردیده است و از همین جا است که دشمنان اسلام بخاطر جایز بودن روایت حدیث به وسیله معنا و به دلیل معجز نبودن الفاظ سنت، کوشیده اند تا احادیث ساختگی و دروغین به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نسبت دهند. و بر همین اساس است که عالمان دین میان کسی که حکم وارد در حدیث نبوی را انکار نماید،

بدلیل آنکه با محیط و جامعه و هوس وی ناسازگار است و بخاطر این عقیده کافر می گردد و میان کسی که حکم را بخاطر شک در ثبوت حدیث و نسبت دادنش به پیامبر بخاطر شک در راویان یا یکی از آنها انکار کند و در نتیجه کافر نمی شود تفاوت قائل شده اند.

خلاصه: علی رغم آنکه آداب و رسوم صحیح نبوی جزو فرائض دینی و اصول عقاید بشمار نمی آیند اما تمسخر کردن و مورد استهزاء قرار دادن آن، کفر است زیرا اینگونه عملکرد از نوع ارتکاب معصیت یا ترک سنت نیست بلکه آن، اعلام و بیان آشکاری است در مورد اینکه اسلام در جنبه ای از جوانب زندگی صلاحیت ندارد و اعتقاد داشتن به عدم صلاحیت اسلام، انکار وحی است و حکم انکار وحی در ارتباط با مسائل اعتقادی و امور ضروری دینی که ثبوتش قطعی است، یکسان است.

پیرامون کفر جامعه جاهلی

مقصود از اطلاق صفت جاهلیت در مورد افراد معین و مشخص، جاهلیت اعتقاد است البته اگر آن اشخاص، کافر باشند. اما اگر مسلمان باشند جاهلیت معصیت، مراد است و به همین دلیل است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم به ابوذر رضی الله عنه فرمود: «تو انسانی هستی که جاهلیت در وجودت هست». که البته مراد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم از جاهلیت، کفر و اعتقاد جاهلی نیست بلکه مراد، عملی از اعمال جاهلیت است که شخص مسلمان بخاطر ارتکاب آن - عیجوتی دیگران - کافر نمی شود زیرا عیجوتی دیگران جزو اعمال کفر نیست بلکه جزو اعمال معصیت است و به همین دلیل، خداوند متعال می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ)

تا آیه شریفه:

(وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ ...)

حجرات:

11

«ای کسانی که ایمان آورده اید گروهی از شما گروه دیگری را مسخره نکند ... و خودتان را عیجوتی مکنید.»

اما اگر صفت جاهلیت در مورد کل جامعه اطلاق شود آیا جاهلیت کفر مراد است یا جاهلیت معصیت؟ و اگر جاهلیت کفر مراد است آیا بدین معنا است که تمام افراد جامعه کافر گشته اند؟. طبق اصل کلی شرع، ممکن است مراد از جاهلیت، کفر باشد و ممکن است معصیت. به عبارتی دیگر بر حسب نوع عملی که جامعه بخاطر آن به این صفت - جاهلیت - متصف شده است نوع جاهلیت مشخص می گردد. بنابراین اگر کسی مسلمانانی را ببیند که شراب می خورند و بگویند: جامعه شان جاهلی است نمی توان گفت که مراد وی از جاهلیت این است که آنها کافر گشته اند زیرا عمل نوشیدن شراب، معصیت است و جزو اعمال کفر نیست. اما اگر کسی بعد از مباحثه و مناقشه با کسانی که به وضع قوانین مخالف با تشریح خداوند می پردازند و همچنان اصرار می ورزند که قوانین وضعی بهتر و مناسب تر است، آنان را متهم به جاهلیت کند، در این صورت مراد از جاهلیت، کفر است زیرا وضع قوانین مخالف با شرع خداوند، کفر است. و سخنان و اقوال سید قطب را باید بر همین اساس فهمید. ایشان پس از سخن گفتن درباره حاکمیت بندگان و نپذیرفتن حاکمیت خداوند، می افزاید: «بدین ترتیب هر جامعه ای که زندگی در آن بر اساس اسلام نیست از مصادیق جامعه جاهلی است. بنابراین هر جامعه ملحد مانند کشورهای کمونیستی و هر جامعه بت پرست مانند هند و کشورهای وسط افریقا و ژاپن و فیلیپین و هر جامعه ای که جزو اهل کتاب بوده و هست مانند جامعه های سرمایه داری و همچنین تمام آن کشورهایی که جانشین و وارث سرزمین ها و نامهای جامعه های اسلامی گردیدند و تمام آن کشورهایی که می پندارند جامعه اسلامی بشمار می روند جزو مصادیق

جامعه جاهلی هستند.» [5]

از ظاهر سخنان و اقوال سید قطب چنین بر می آید که بکار بردن صفت جاهلیت برای جامعه ای به ارتکاب عمل معین و مشخصی که همان حاکمیت بندگان توسط بندگان و رد حاکمیت خداوند بر بندگان است ارتباط دارد.

رد حکم پروردگار کفر صریح است و مراد سید قطب از جاهلیت مذکور در اقوال پیشین، جاهلیت کفر است. او علل و اسباب حکم مذکور را اینگونه بیان می کند: «برخی از این جوامع، لائیک بودن خود و نداشتن هیچگونه علاقه ای به دین را به صراحت اعلام کردند و برخی دیگر دین را مورد احترام و مقدس می دانند اما آن را از صحنه زندگی اجتماعی خارج کرده اند و به عالم غیب هیچ اعتقادی ندارد و می پندارند که نظم زندگی و اجتماعی خود بر اساس علم سامان بخشیده اند حال آنکه چنین پنداری غلط است و فقط انسان نادان به چنین پنداری معتقد است. بعضی دیگر از جوامع حاکمیت فعلی را عملاً برای غیر خداوند قرار داده است بگونه ای که حاکمیت هر قانونی را که بخواهد وضع می کند و سپس این احکام و قوانین را که توسط خودش وضع شده است به خداوند متعال نسبت می دهد و می گوید: شریعت خداوند همین است ...» [6].

بنابراین جامعه هایی که بطور صریح اعلام می کنند لائیک و بی دین هستند یا به تغییر شرع خداوند همت گماشته اند و می پندارند این امر باطل از سوی خداوند یا حکم خداوند است، این جوامع بی گمان کافرند زیرا حکم خداوند را انکار کرده اند. سید قطب در این باره می گوید: «اگر لائیک و بی دین بودن یا تغییر احکام شریعت توسط این جوامع تعیین و ثابت شود، دیدگاه اسلام نیز در مورد عدم اعتراف به مسلمان بودن آن جوامع و عدم مشروعیت آنان، ثابت و قطعی است.» [7]

کفر افراد جامعه جاهلی:

بکار بردن صفت جاهلیت در مورد جامعه به خود جامعه و قوانین و روشهای آن بعنوان یک شخصیت معنوی و حقوقی مستقل از شخصیت افراد آن، اختصاص دارد و هرگز نمی توان این صفت را در مورد هر فرد از افراد جامعه بکار گرفت. اسلام برای حکم بر هر فرد معین و مشخص، قوانین و ضوابط مشخصی قرار داده است و با حدس و گمان هرگز نمی توان علیه افراد حکم صادر کرد و صدور حکم فقط بعد از تحقیق و بررسی امکان پذیر است و به همین دلیل خداوند متعال فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)

نساء: 94

بنابراین نمی توان علیه کسی که اسلام را با زبان آشکار کرده و هیچگونه عمل کفرآمیزی مرتکب نشده است حکم کفر صادر کرد. سید قطب در تفسیر آیه پیشین می گوید: «خداوند به مسلمانان دستور می دهد که هرگاه برای جنگ و جهاد روانه شدند به جنگ یا کشتن کسی اقدام نکنند مگر بعد از تحقیق و بررسی. به ظاهر اسلام، که همان جاری کردن کلمه اسلام بر زبان است، اکتفا کنند چرا هیچگونه دلیلی بر نقض مفاد کلمه اسلام که بر زبان جاری شده است نیست.» [8] پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در همین رابطه خطاب به اسامه بن زید فرموده است: «آیا پس از اینکه کلمه لا اله الا الله را گفت او را کشتی» و استدلال اسامه مبنی بر اینکه آن مشرک بخاطر ترس از شمشیر و مرگ، کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کرده است نپذیرفت و دوباره اسامه را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «با کلمه لا اله الا الله چکار

خواهی کرد؟».

در اطلاق عنوان کفر در مورد افراد مسلمان ساکن در جوامعی که احتمال توصیف آنها به جوامع جاهلی وجود دارد باید احتیاط کرد. اما طرفداران اندیشه تکفیر بخاطر عدم رعایت این مسأله که جامعه ها و دولت ها غیر از افراد است و فقط به صرف آنکه پدرانشان در جامعه ای زندگی می کنند که قرآن در آن، حاکم نیست به کافر بودن پدران و خویشاوندان خود حکم دادند حال آنکه آنها این نکته را فراموش کردند که ممکن است دولتی، کافر باشد اما اکثریت شهروندان آن، مسلمان باشند و همچنین ممکن است دولتی مسلمان باشد و بر اساس شرع خداوند حکم کند اما اکثریت شهروندان آن غیر مسلمان باشند، مانند شبه قاره هند که در برهه ای از تاریخ بر اساس شریعت اسلام اداره و در اصطلاح فقهاء بدان دارالاسلام گفته می شد اما تطبیق و اجرای شریعت در شبه قاره هند به معنای مسلمان بودن بت پرستان و پیروان بودا و گاوپرستان که اکثریت افراد جامعه جاهلی که شریعت اسلام را اجرا نمی کند افراد مسلمان زندگی می کنند و به بهانه جاهلی بودن جامعه ای که در آن زندگی می کنند و یا بخاطر راضی بودن آنان از چنین جامعه ای هرگز نمی توان اسلام آنها را انکار کرد.

طرفداران اندیشه تکفیر فراموش کردند که راضی بودن به جاهلیت را نمی توان فرض کرد زیرا برای صدور حکم کفر یک فرد باید قول صریح یا عملی که جز کفر، تأویل دیگری ندارد از او صورت گرفته باشد و به همین دلیل است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بنا به روایت بخاری و مسلم - فرموده است: «مأمور نشده ام تا دل مردم را بشکافم و شکم آنان را پاره کنم» و همچنین هنگامی که اسامه جنگجوی مشرکی را به بهانه آنکه وی بخاطر ترس از شمشیر اسلام آورده است کشت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خطاب به اسامه فرمود: «مگر دلش را شکافته ای تا بدانی آن را - کلمه اسلام - از روی حقیقت گفته است یا خیر».

با اینکه در اصطلاح فقهاء به سرزمینی که شریعت خداوند در آن حاکم نیست دارحرب اطلاق می شود اما با این وجود، اطلاق حکم کفر بر تمامی آنهاست که در آن ساکن هستند جایز نیست. این مسأله جزو بدیهیات دین اسلام است و جز انسان نادان و ناآگاه از حقیقت اسلام، آن را انکار نمی کند.

بنابراین متصف ساختن دولت یا جامعه به جاهلیت یا دارحرب بمعنای کافر بودن افراد آن جامعه یا سرزمین نیست همانگونه که متصف کردن جامعه یا دولتی به دارالاسلام به معنای مسلمان بودن تمام افراد آن نیست. و صادر کردن حکم بر فرد معین ساکن در برابر دارحرب یا دارالاسلام، طبق اصول و قواعد شرعی مشخص و بر حسب اعمال کفرگونه یا اعمال اسلام گونه ای که وی مرتکب شده است صورت می گیرد. و بر این اساس اگر سید قطب بگوید: «و تنها سرزمین دارالاسلام آنجائی است که دولت اسلامی بر آن حاکم است و شریعت و حدود خداوند را اجرا و تطبیق می کند ... و ماعدای این سرزمین، دارحرب است» مقصود وی از این سخن متصف کردن دولت و نه حکم کردن علیه افراد است و توصیف جامعه یا دولت به جاهلیت یا دارحرب فقط به قوانین و نظام های آن محدود می شود و تعمیم دادن آن بر افراد صحیح نیست و هر کس ادعایی غیر از این کند نادان و ناآگاه از حقیقت و احکام اسلام است.

شهید سید قطب به طور آشکارا میان اقوام و سرزمین ها تفاوت می گذارد. او می گوید: «اسلام به معنای گواهی دادن به اینکه جز خداوند، معبود دیگری نیست. این مدلول در اعتقاد داشتن به اینکه تنها کسی که بندگان به وسیله شعائر تعبّدی و دینی بسوی وی تقرّب می جویند خداوند است تجسّم می یابد و بنابراین:

أ - هر کس با هر نام و نسب و لقبی که باشد و شهادت وی - لا اله الا الله - متضمّن آن مدلول نباشد هنوز شهادت را ادا نکرده و در دایره اسلام خارج نشده است) سید قطب علّت این حکم

را اینگونه توضیح می دهد: «به بندگان خصائص و ویژگیهای الوهیت را دادند».[9]
 ب - در هر سرزمینی که شهادت لا اله الا الله همراه با مدلول مذکور، محقق نشده است آن سرزمین هنوز به دایره اسلام داخل نشده است و به دین خداوند باور ندارد».[10]
 با توجه به سخنانی از شهید سید قطب نقل شد مشخص می شود که ایشان میان افراد و جامعه - سرزمین - تفاوت می گذارد و به صرف اینکه جامعه یا سرزمین جاهلی است حکم به کفر افراد صادر نمی کند. مینا و سبب دیدگاه وی برگرفته از این آیه قرآنی:
 (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ)

توبه: 31

و از این حدیث شریف نبوی است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در جواب به عدی بن حاتم گفت: عالمان و پارسایان خود را ارباب قرار نداده ایم و آنان را عبادت نکرده ایم، فرمود: «آیا آنان حرام را برای شما حلال نکرده اند و شما آن را حلال بشمار می آورید و مگر آنها حلال را بر شما حرام نکرده اند و شما آن را حرام شمردید و از آنها اطاعت کردید؟» عدی گفت: آری، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «ربوبیت آنان در برابر خداوند همین است». یعنی: مورد پرستش آنها توسط شما همین است. حدیث مذکور توسط بیهقی و ترمذی روایت شده است. سید قطب درباره مفهوم اطاعت و پیروی می گوید: «پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم اطاعت و پیروی از عالمان دینی و پارسایان در مسائل حرام و حلال را به معنای قرار دادن آن عالمان و پارسایان بعنوان ارباب در برابر خداوند قلمداد کرده است».

اطاعت و پیروی در مسائل حرام و حلال بیانگر این است که محکومان - افراد جامعه - با اراده و اختیار و از روی عمد برای خداوند شریک قرار داده اند که سید قطب این مسأله را به روشنی بیان کرده است و شخصی را که قلبش منکر تبعیت و اطاعت است با کسی که با اختیار به اطاعت و پیروی اقدام کرده است یکسان بشمار نیاورده است و صادر کردن حکم یکسان علیه این دو شخص که طرفداران اندیشه تکفیر تلاش کردند آن را به سید قطب نسبت دهند بیهوده و باطل است چرا که او از این حکم، بری و بیزار است. او می گوید: «باری دیگر ملاحظه می شود که ستیزه کردن با خداوند در مورد حکم، موجب خروج ستیزه گر از دایره دین خداوند می گردد و این مسأله جزو بدیهیات و ضروریات دین است. همچنین آنهایی که ستیزه گر را تأیید و از او اطاعت می کنند و به انکار قلبی آن ستیزه گر که سلطه و خصائص خداوند را سلب کرده است نمی پردازند همین حکم را دارند».[11]

سخنان پیشین سید قطب بر این مسأله دلالت دارند که ایشان برای تعمیم حکم حاکمان - که در مورد حکم به ستیزه گری با خداوند مبادرت می کنند - به محکومان شروطی قرار داده که به قرار زیر است:

- 1- تأیید حاکم توسط مردم در مورد سلب حق انحصاری خداوند در زمینه تشریح.
- 2- اطاعت و پیروی مطلق از حاکمان بدون آنکه قلبشان منکر غصب حق خداوند بوسیله حاکمان باشد.

بنابراین طرفداران اندیشه تکفیر چگونه می پندارند که مسلمانان عصر حاضر به دلیل آنکه آنها راضی به حکم غیر شرعی هستند همگی کافر گشته اند بدون آنکه میان کسی که کفر را تأیید کرده و از روی علم و آگاهی از آن اطاعت نموده است و میان کسی که نادان و ناآگاه به موضوع است تفاوت قائل شوند؟

از کجا متوجه شده اند که محکومان - آحاد مردم - رضایت دارند؟ و چگونه و از کجا فهمیده اند که افکار و عقاید سید قطب همان است که آنها می گویند حال آنکه اقوال و سخنان وی که بیشتر نقل شد بیانگر این است که انکار به وسیله قلب در نفی پیروی و رضایت به کفر کفایت می کند

و شخصی که قلبش منکر اطاعت از حاکم است، مسلمان است.

مشارکت در انتخابات و مسأله تکفیر

طرفداران اندیشه تکفیر بارها ادعا کردند که مشارکت در انتخابات چه با رأی دادن و چه با کاندید شدن، کفر است. زیرا مشارکت در انتخابات به معنای پیروی و اطاعت از نظام حاکمی است که بر اساس آنچه خداوند نازل کرده است حکم نمی کند و این اطاعت و فرمانبرداری از حاکم همان رضایت داشتن به احکام غیر الهی است به گونه ای که عنوان تبعیت و اطاعت در زمینه حلال و حرام که در حدیث عدی بن حاتم ذکر شده است بر آن صدق می کند.

اما شهید سید قطب که این افکار و عقاید را به او نسبت می دهند تألیفات بجا مانده از وی نه تنها متضمن این موضوع نیست بلکه منکر آن هم شده است مگر آنکه قائلان به اندیشه تکفیر خواهان این باشند که این مسأله را به شرک اطاعت که سید قطب بدان معتقد است قیاس کنند که آن نیز، قیاس مع الفارق و باطل است زیرا اطاعت و تبعیت در زمینه شرک زمانی محقق می شود که شخص خواهان شریک قرار دادن دیگران برای خداوند در زمینه تشریح و قانونگذاری باشد. [12]

بنابراین آیا هر کسی که در انتخابات شرکت کند خواهان و راضی به تشریح و قانون گذاری دیگران در برابر خداوند است؟ آن شرک تبعیت و اطاعت که سید قطب با استشهاد به حدیث عدی بن حاتم بدان اشاره کرده و در آن آمده است: «اما آنان - علمای دینی و پارسایان - هرگاه چیزی را حلال کنند مردم آن را حلال می شمارند و هرگاه چیزی را حرام بدانند مردم آن را حرام به شمار می آورند». بیانگر این مسأله است که اربابان و سران قوم به دلیل اطاعت و فرمانبرداری مردم از آنها در زمینه تحلیل و تحریم، به حلال کردن و حرام ساختن حلال اقدام می کرده اند. بنابراین آیا هر کس که با رأی دادن در انتخابات شرکت کند و حتی اگر به کاندیدی رأی بدهد که از جمله برنامه هایش تحکیم قرآن است آیا چنین شخصی خواهان حرام ساختن حلال خداوند است؟

آیا هر کسی که برای نمایندگی مجلس نامزد شود و از مجلس قانون گذاری بخواهد که قرآن را منبع و اساس تشریح قرار دهد و در راستای مضمون آیه شریفه:
(وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمُ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ)

اعراف: 164

«و هنگامی که گروهی از ایشان (نیکان یهود) به کسانی می گفتند: چرا مردمانی را پند می دهید که خداوند آنان را نابود می کند یا (در آخرت) عذاب شدیدی خواهد داد (مگر نمی دانید که پند و اندرز در اینان تأثیری ندارد و نرود میخ آهنین در سنگ). گفتند: (ما به وظیفه خود که امر به معروف و نهی از منکر است عمل می کنیم) تا در پیشگاه پروردگارتان معذور بوده (و رفع مسئولیت از خویشتن کرده باشیم) و شاید هم (این بیچارگان از گناه باز ایستند و) تقوی و پرهیزگاری در پیش گیرند.»

عمل کند آیا شخصی مشرک بشمار می رود؟ آیا آنهایی که به فکر چاره جوئی برای برپا داشتن حکم خداوند از طریق افزایش دادن تعداد نمایندگان خواهان تحکیم قرآن و سنت، هستند و به مفاد حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم که فرموده است «هرگاه شما را به چیزی دستور دادم به قدر استطاعت و توانایی آن را انجام دهید» عمل می کنند، کافر گشته اند؟

اگر شخص مسلمان عصر کنونی توانایی و استطاعت برپا داشتن و عمل کردن به احکام خداوند در تمام جنبه های زندگی را نداشته باشد اما بمنظور برپایی حکم خداوند به قدر امکان و

استطاعت عمل کند و برای قانع کردن آنهایی که توانایی تغییر احکام و قوانین را دارند فعالیت نماید و در جهت جایگزین ساختن افراد مؤمن معتقد به حکم خداوند، تلاش کند آیا چنین شخصی کافر بشمار می آید؟
(اِنَّوَي يَكْتَابِ مِّنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اَثَرَ مِّنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

احقاف: 4

«کتابی از (کتابهای آسمانی) پیش از این (قرآن که گفتار شما را تصدیق کند) یا یک اثر علمی (باستانی از علمای گذشته که بر راستی ادعای شما گواهی دهد) برای من بیاورید اگر راست می گویند.»

بی گمان کسی که از خلال مجالس قانون گذاری تلاش می کند تا احکام خداوند را جایگزین قوانین وضعی سازد کافر بشمار نمی رود. زمانی فعالان اسلامی در کشور ترکیه در ظلم و ستم و بیچارگی بسر می بردند و حتی اگر در هنگام آموزش و یادگیری قرآن و سنت دستگیر می شدند به مجازات زندان محکوم می شدند اما سپس از خلال پارلمان توانستند اکثریت نمایندگان را به خود اختصاص دهند و برای خویش شروطی از جمله آزادی فعالیت دینی، چاپ تمام کتابهای اسلامی و اعلام اذان به زبان عربی و غیره، قائل شوند، حال آیا آنهایی که در انتخابات شرکت کرده اند کافر گشته اند؟ علاوه بر آن، چگونه می توان آن اصل و قاعده طلایی را که پیام صلّ الله علیه و آله و سلّم برای ما بر جای گذاشته است و بخاری و مسلم آن را اینگونه روایت کرده اند: «صحت عمل در گرو نیت است و برای هر کس همان است که نیت کرده است» نادیده گرفت؟

ای کاش می دانستم چه کسی این افکار و عقاید را که هدفی جز کنار نهادن اسلام از زندگی و برچیدن موانع ورود دشمنان اسلام به جامعه اسلامی دنبال نمی کند به این جوانان آموخته است؟

طرفداران اندیشه تکفیر نه تنها توانایی تغییر جامعه را ندارند بلکه این توانایی را از دیگران نیز، که از طریق راهکارها و شیوه های ممکن عمل می کنند، با متهم کردن آنان به کفر سلب کرده اند و با این عمل خود، برای محقق ساختن اهداف و مقاصد دشمنان اسلام آب به آسیاب آنان ریخته اند. آیا قائلان به اندیشه تکفیر به این پیامد سنگین توجه کرده اند؟ و آیا از اقوال و آراء فقهاء و علمای دین در مورد ترجیح مصلحت شرعی اطلاع دارند؟

مساجد و معابد جاهلیت

از نظر قائلان به اندیشه تکفیر قطع رابطه با مساجد یکی از مبانی اسلام است زیرا معتقدند که مساجد به معابد تبدیل گشته اند و آنهایی که در آنجا نماز می خوانند کافر شده اند و سه بار نماز خواندن همراه آنان به معنای گواهی دادن به ایمان کافران است.

اندیشه مذکور بر دو پایه مبتنی است: 1- جاهلی بودن جامعه های اسلامی در عصر حاضر یک امر حتمی و قطعی است. 2- با این فرض، قطع رابطه با این جوامع و در رأس آنها مساجد یک ضرورت است. آنان با خوش خیالی می پندارند که اندیشه مذکور همان منهج و روش جماعت اسلامی پاکستان است و برای اثبات ادعای خود به سخنان استاد مودودی در کتاب «المصطلحات الأربعة» استناد می کنند. از جمله آنجا که گفته است: «ابهام و نارسایی بر شناخت معانی و مفاهیم این اصطلاحات سایه افکنده است و بنابراین چنین معرفتی ناقص و مفاهیم و دستورات مذکور در قرآن از جمله هدایت و ارشاد مبهم و نارسا و شخص با اینکه به قرآن ایمان دارد عقاید و اعمالش، ناقص خواهد بود.»

بر هیچ کس پوشیده نیست که جماعت اسلامی پاکستان نه تنها بمنظور ایجاد تغییر و تحول در قوانین و جاگزین کردن آنها با احکام قرآن و سنت، نامزدهایی از میان جماعت برای نمایندگی در

پارلمان معرفی کرده و در انتخابات، شرکت نموده است بلکه جماعت مذکور، دیگر احزاب و گروهها را برای تشکیل یک جبهه مذکور عملاً شکل گرفت و در سال 1977 میلادی در انتخابات شرکت کرد و کوره رقابت های سیاسی در آنجا همچنان داغ است. [13]

هر شخص آگاه و دانا ضرورتاً می داند که اتخاذ این سیاست از سوی جماعت اسلامی بیانگر این است که مسلمانان جوامع اسلامی مرتد نشده اند، و ای کاش می دانستم چگونه می توان ادعای فائلان به تکفیر را پذیرفت حال آنکه جبهه ملی مذکور آشکارا اعلام کرده است که روش و برنامه اش، حکم بر اساس قرآن و سنت است؟ همچنین فائلان به تکفیر خوب می دانند که نوشته های استاد مودودی متضمن کفر جوامع اسلامی نیست و ایشان فقط بر این نکته تأکید می کند که شخص مسلمان با آنکه به قرآن ایمان دارد اما با این وصف، عقیده و اعمالش ناقص است. و از بدیهیات و عقاید اهل سنت این است که ایمان کاهش و افزایش می یابد چرا که خداوند متعال می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ)

فتح: 4

«خدا است که به دلهای مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است تا ایمان بر ایمان خود بیفزاید.»

بنابراین قائل شدن به کاهش یافتن ایمان یا معانی عقیده، به معنای قائل شدن به کفر اشخاص نیست و به همین دلیل است که استاد مودودی گفته است: «با آنکه شخص به قرآن ایمان دارد». علاوه بر آن، اقوال و سخنان مودودی در کتاب «البیانات» در مقام جواب دادن به فرقه قادیانیه که متضمن بیان حد کفر و ایمان است، استنتاج و استنباط فائلان به تکفیر را با مسلمانان قطع می کند با انکار عقیده ای از عقاید مسلمانان یا انکار فریضه ای از فرایض دینی یا تحریف و تغییر دادن موردی از آن، محقق گردد...».

او همچنین می افزاید: «شخص تارک نماز، کافر بشمار نمی رود گرچه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم صفت کفر را در مورد وی بکار برده است.» کفر مذکور در حدیث نبوی بر نوع خاصی از کفر دلالت دارد که موجب خروج شخص از دایره اسلام نمی شود.

اما استناد و استدلال کردن فائلان به تکفیر به اقوال و آرای سید قطب در مورد جاهلیت جوامعی که گمان می کنند مسلمان هستند، همانگونه که پیشتر بیان شد، جاهلیت مذکور به جوامع اختصاص دارد و شامل افراد جامعه نمی گردد. جامعه دارای شخصیت معنوی مستقل از شخصیت فرد است و جاهلیت جامعه به اموری مانند تشریح و حکم و برنامه و نظام های قانونی، محدود و منحصر است که این جاهلیت هیچ گونه نسبتی با اسلام یک شخص ندارد. یک فرد به صرف گفتن کلمه توحید داخل دایره ایمان می شود. استاد سید قطب در این باره می گوید: «اسلام به ظاهر اسلام شخص در گفتن شهادتین به وسیله زبان اکتفا می کند زیرا دلیلی بر نقض مفاد گفته شده با زبان وجود ندارد». [14]

اما جامعه یا دولت با تطبیق و اجرای شریعت اسلام جزو دارالاسلام بشمار می رود حتی اگر اکثریت شهروندان آن جامعه یا دولت غیر مسلمان باشند. و هرگز پذیرفتنی نیست که گفته می شود هر دولتی که اسلام را تطبیق و اجرا می کند حتی اگر حاکمان آن، یهودی یا مسیحی یا ملحد و بی دین باشند یک دولت اسلامی بشمار می آید زیرا خداوند متعال هرگز این عمل نفاق گونه را نمی پذیرد و در خطاب به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(إِذَا جَاءَكَ الْمُتَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ)

منافقون: 1

«هنگامی که منافقون نزد تو می آیند سوگند می خورند و می گویند: ما گواهی می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی و خداوند می داند که فرستاده خدا می باشی ولی خدا گواهی می دهد که منافقون در گفته خود دروغگو هستند.»

سید قطب میان جامعه و افراد جامعه فرق قائل شده است زیرا جامعه یک اصطلاح جدیدی است که قبلاً شایع و رایج نبوده و مقصود از این اصطلاح، دولت یا شکل دولت است که در دوران گذشته، داراسلام و دارکفر نامیده می شد و آن - داراسلام یا دارکفر - متفاوت از افرادی است که در آنجا سکونت می کنند زیرا حکم دادن به اسلام یا کفر شخص به حالت وی بستگی دارد.

نظر سید قطب درباره عبادتگاههای جاهلیت

سید قطب تأملات خود را در مورد آیه شریفه:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ مِمَّا يَمْصُرُ بِيُوتًا وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)

یونس: 87

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه هایی در سرزمین مصر برگزینید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر بسازید و در آنجا نماز را بر پا دارید و به ایمانداران مژده بده.» اینگونه بیان می کند: «آیه شریفه بر آمادگی روحی همراه با آمادگی نظامی دلالت دارد که هر دو - آمادگی روحی و آمادگی نظامی - برای افراد و گروهها به ویژه پیش از آغاز درگیری و جنگ یک ضرورت است.» ما براین باور هستیم که هیچ چیزی نمی تواند مانع این آمادگی شود و اگر بنی اسرائیل بخاطر ظلم و ستم و استبداد فرعون نتوانستند عبادت پروردگار را بطور آشکارا بجا آورند و خداوند بدین دلیل به آنان دستور داد تا در خانه هایشان نماز را بخوانند، امروزه نیز علاوه بر آن که خواندن نماز نافله در خانه سنت است هیچ مانعی وجود ندارد از اینکه مسلمانان نمازهای سنت را در خانه هایشان بجا آورند اما نمازهای فرض نباید در خانه خوانده شوند مگر آنکه فتنه ای در میان باشد یا اینکه مساجد به محلی برای دستگیری مسلمانان و زندانی کردن و آزار و اذیت رساندن به آنان تبدیل شوند یا آنکه نماز خواندن در آنجا به تحریف کشیده شده باشد. سید قطب در ادامه تفسیر خود از آیه مذکور می گوید: «این تجربه ای که خداوند به آن گروه از مؤمنان عرضه داشته است به قوم بنی اسرائیل اختصاص ندارد بلکه آن یک تجربه ایمانی محض است و چه بسا مؤمنان در یک جامعه جاهلی که فتنه و استبداد طاغوت در آن به اوج خود رسیده باشد و مردم به فساد و تباهی کشیده شده اند و محیط زندگی به لجن زار تبدیل گشته است تحت پیگرد قرار گیرد. - وضعیت جامعه در دوران فرعون همین گونه بود. که در چنین وضعیتی خداوند متعال آنان را به وارد زیر سفارش کرده است:

1- قطع رابطه با جاهلیت و مفساد آن تا حد امکان و تطهیر و تزکیه و آماده کردن و ساماندهی خود تا فرا رسیدن روز موعود.

2- قطع رابطه با معابد جاهلیت و قراردادن خانه ها بعنوان مساجد برای ادای عبادات و نمازها بطور صحیح و پرداختن به ساماندهی خود در کنار عبادت تطهیر و تزکیه.

حقیقت مسجد ضار و جاهلیت

اقوال و آرای سید قطب پیرامون قطع رابطه با جاهلیت و فساد آن، ابهام برانگیز نیست و تنها موردی که موجب شک و ابهام شده آنجا است که می گوید: «قطع رابطه با معابد جاهلیت». او قطع رابطه با مساجد را در صورت «تحقق فتنه و استبداد طاغوت و فسادشدن مردم ومحیط» بعنوان راهکار قرار داده است حال آنکه مساجد مسلمانان اینگونه نیستند». البته ممکن است در عصر کنونی برخی از مساجد به معابد جاهلیت توصیف شوند مانند معابد فرقه قادیانی که به

تحریف عبادات اقدام کرده و معتقداند که میرزا غلام احمد همچون حضرت محمد صلّ الله علیه و آله و سلّم پیامبر است. علاوه بر آن، برخی از مساجدی که در آن اعمال جاهلیت مانند کف زدن و هلهله کردن برای حاکمان در هنگام ورود به آنجا انجام می شود، می توان آنرا را معابد جاهلیت توصیف کرد.

اشتباه قائلان به تکفیر این بو که آنها سخنان و آرای سید قطب را بعنوان یک قاعده کلی در نظر گرفتند و ادعا کردند قطع رابطه با معابد جاهلیت به قوم بنی اسرائیل دوران حضرت موسی علیه السلام اختصاص ندارد و شامل مساجد مسلمانان در عصر کنونی نیز می شود زیرا مساجد به معابد جاهلیت تبدیل گشته اند.

ادعای مذکور هرگز پذیرفتنی نیست مگر آنکه مساجد عصر کنونی به انجام نوعی از عبادت اختصاص داشته باشد که در آن عبادت در دوران جاهلیت انجام می شده است مانند عبادت بتان که البته چنین موردی امروزه وجود ندارد.

مقایسه مساجد عصر کنونی با معابد جاهلیت دوران حضرت موسی علیه السلام هنگامی می تواند محلی از اعراب داشته باشد که پیامبران و پیروان آنان در همان معابدی که مردمان جاهلیت و بت پرستان پرستش می کرده اند به ادای عبادات اقدام کرده باشند حال آنکه مصادر تاریخی و حتی کتابهای آسمانی تحریف شده وجود هرگونه مشارکت در محل عبادت و حتی مشارکت در تشریح و قانون گذاری به هر شیوه ممکن را نفی می کند. اصل و قانون کلی که به همه پیامبران ابلاغ شده و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را مورد خطاب قرار داده این آیه شریفه است:

(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)

انعام:

162 - 163

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام و من اولین مسلمان هستم».

اما می توان گفت هرگاه فتنه ای فراگیر شود و به ظلم و استبداد و بازداشت و زندانی کردن و مصادره اموال و دارایی و اخراج کردن آنهایی که با مساجد رفت و آمد دارند بینجامد این گروه از مؤمنان مظلوم می توانند با مساجد قطع رابطه کنند و نمازهای خود را در خانه بخوانند اما نه بر این اساس که مساجد، معابد جاهلیت اند بلکه با استناد به رخصتی که شارع برای مسلمانان در هنگام ضرورت و اکراه در نظر داشته است. و تنها معنا و مفهومی که با نصوص قرآن و سنت در ارتباط با بنی اسرائیل و دیگران یا در مورد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و یارانش و دیگر افراد همخوانی و سازگاری دارد همین است.

قطع رابطه با معابد جاهلیت

مقصود سید قطب از سخنان خود آنجا که می گوید: «قطع رابطه با معابد جاهلیت و قرار دادن خانه های مؤمنان بعنوان مساجد» عام و بطور مطلق نیست زیرا قطع رابطه با مساجد شرایط و مناسباتی دارد که خود وی آن را اینگونه توضیح می دهد: «چه بسا مسلمانان در جامعه جاهلی روزی خود را تحت پیگرد و تعقیب بیابند آن هنگامی که فتنه گریبانگیر همگان گشته و طاغوت از حد تجاوز کرده باشد و مردم به فساد و تباهی کشیده باشند و محیط به یک لجن زار تبدیل گردد در چنین حالتی خداوند متعال مسلمانان را به اموری مانند قطع رابطه با معابد جاهلیت توصیه و سفارش کرده است».

توصیف معابد با عنوان جاهلیت توسط سید قطب مستلزم آن است که استبداد و تحت تعقیب

قرار گرفتن مؤمنان و فاسد شدن جامعه و محیط و ظلم و ستم حاکم - همانگونه که در دوران فرعون بوده است - فراگیر شده باشد.

دلایل قطع رابطه با معابد جاهلیت که به توصیف مسجد منافقان با عنوان مسجد «ضار» می ماند این ها بود. خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِشَهَادَاتِهِمْ لَكَذِبُونَ . لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)

توبه: 108 - 107

«و از میان منافقان کسانی هستند که مسجد را بنا کردند و منظورشان از آن، زبان و کفرورزی و تفرقه اندازی و کمین گاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود. سوگند هم می خورند که نظری جر نیکی نداشته اند اما خداوند گواهی می دهد که آنان دروغ می گویند. ای پیغمبر هرگز در آن مسجد توقف مکن و نماز مگذار. مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن برپای ایستی و نماز بگذاری.»

در این آیه شریفه خداوند پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را از خواندن نماز در آن مسجد برحذر داشته است زیرا آن، فقط برای ضرر و زیان ساخته شده است. همچنین خداوند در توصیف نماز جاهلیت می فرماید:

(وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)

انفال: 35

«دعا و تضرّع ایشان در کنار مسجد الحرام جز سوت کشیدن و کف زدن نمی باشد. پس عذاب را بچشید به سبب کفری که می ورزیده اید.»

گاهی اوقات شاهد آن هستیم که برخی از حاکمان، مساجد را بعنوان جایی برای اعمال جاهلیت مانند کف زدن و هلله و شادی کردن قرار داده اند که در این حالت، قطع رابطه با آن مسجد واجب است، اما توصیف آن مسجد بعنوان معبد جاهلیت هرگز پذیرفتنی نیست زیرا گرچه قطع رابطه با فلان مسجد مباح است اما می بایست حالت هر شخص را نیز در نظر گرفت. برای روشن سازی بیشتر این بحث، اقوال و آرای علمای دین را درباره اسباب نزول آیه پیشین با ذکر چهار سبب و پنج مسأله که توسط قرطبی بیان شده است ارائه می گردد:

1- ترس که بارزترین اسباب است:

ابن کثیر در تفسیر آیه - 87 - سوره یونس می گوید: « خداوند سبب و چگونگی نجات دادن قوم بنی اسرائیل از دست فرعون و دارو دسته اش را اینگونه توضیح می دهد: خداوند به موسی و برادرش هارون علیهما السلام دستور داد برای اقوام و خویشاوندان خود در مصر خانه هایی برگزینند و اما علمای تفسیر پیرامون قول خداوند: (وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) با یکدیگر اختلاف دارند. ثوری و برخی دیگر با استناد به قول خصیف از عکرمة از ابن عباس گفته اند: در این آیه به بنی اسرائیل دستور داده شده تا خانه های خود را در مسجد قرار دهند. همچنین وی از قول ابن منصور از ابراهیم گفته است: قوم بنی اسرائیل در ترس و دلهره بودند و به همین دلیل به آنان دستور داده شد تا در خانه هایشان نماز بخوانند. قول مجاهد، ابومالک، ربیع ابن انس، ضحاک، عبدالرحمن بن زید بن مسلم و ابوزید بن اسلم نیز همین است.

این دستور هنگامی نازل شد که فتنه و شکنجه قوم بنی اسرائیل توسط فرعون و دار و دسته اش به اوج خود رسیده بود که در اثر آن به آنان دستور داده شد تا بر نمازهایشان بیفزایند. دستور مذکور همانند مفاد این آیه شریفه است که می فرماید:

بقره: 153 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ)

«ای کسانی که ایمان آورده اید به وسیله صبر و نماز طلب یاری و استعانت کنید.» در حدیث شریف نیز آمده است که هرگاه مسأله ای موجب ناراحتی و دلوپسی پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می شد ایشان به خواندن نماز می پرداخت. - ابوداود - پس به همین دلیل است که خداوند فرموده است: (وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی مؤمنان را به ثواب و پیروزی نزدیک بشارت بده.

عوفی به نقل از ابن عباس پیرامون تفسیر آیه مذکور می گوید: قوم بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام گفتند: نمی توانیم نماز خود را در کنار قوم فرعون آشکارا بخوانیم، خداوند به آنان اجازه داد تا نمازهایشان را در خانه ها بجا بیاورند و خانه های خود را در جهت قبله قرار دهند. اما مجاهد گفته است: هنگامی که قوم بنی اسرائیل از کشته شدن در کلیساهای جامع، توسط فرعون و دار و دسته اش ترسیدند به آنان دستور داده شد تا خانه های خود را بعنوان مسجد در جهت قبل قرار دهند و نمازهایشان را بطور آهسته در آنجا بخوانند. قتاده و ضحاک و سعید بن جبیر نیز گفته اند: مقصود از «وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» این است که خانه هایشان را رو در روی قرار دهند.

2. سرکوب و خشونت:

قرطبی در تفسیر خود درباره آیه: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوُّا لِقَوْمِكُمْ مَا يَمُرُّ بِيُوتِهِمْ) می گوید: در مورد معنای این آیه پنج مسأله وجود دارد:

یکم: معنای کلمه «تبوءا» قرار داده است و هرگاه در لغت نیز گفته شود: بوات زید مکاناً و بوات لزيد مکاناً؛ منظور این است که برای زید مکان مشخصی قرار دادم. و «مبوءاً» نیز به معنای منزل و مسکن همیشگی است و از جمله: «بِوَاهُ اللَّهِ مَنْزِلًا» یعنی خداوند او را پیوسته ملازم آن منزل قرار دهد و حدیث - پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» در همین معنا بکار رفته است یعنی: هر کس سخنی را به دروغ به من نسبت دهد بداند که جایگاه همیشگی وی جهنم است.

رجزخوان می گوید:

تَبَوُّوا الْمَجْدُبْنَا وَ الْمَلِكُ
نَحْنُ بَنُو عَدْنَا لَيْسَ شَكُّ

بی گمان ما فرزندان بنو عدنان هستیم و سرافرازی و بزرگی و مملکت داری پیوسته ملازم ما بوده است.

از نظر مجاهد، منظور از مصر در آیه مذکور، اسکندریه است. اما ضحاک گفته است: مقصود از کلمه مصر، همان کشور مصر است که در میان حد فاصل دریا تا أسوان قرار دارد و اسکندریه شهری از سرزمین است.

مسأله دوم: اکثریت دانشمندان تفسیر درباره معنای آیه: (وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) گفته اند: قوم بنی اسرائیل در مساجد و کلیساهای خود که آشکار و نمایان بود نماز می خواندند و هنگامی که حضرت موسی مبعوث شد فرعون دستور داد تا همه مساجد بنی اسرائیل تخریب شوند و آنان را از برپایی نماز باز دارند. خداوند به موسی و هارون وحی کرد که برای قوم بنی اسرائیل خانه هایی یعنی مساجدی برگزینند و مقصود از کلمه بیوت مذکور در آیه، منازل مسکونی نیست. ابراهیم ابن زید و ربیع ابن مالک و ابن عباس و دیگران به این رأی قائل هستند.

از ابن عباس و ابن جبیر نیز روایت شده است که مقصود از آیه مذکور این است که خانه های خود را در برابر یکدیگر قرار دهید، اما قول اول صحیح است یعنی: مساجد خود را در جهت بیت المقدس که قبله یهودیان است قرار دهید. این، رأی ابن بحر است. برخی گفته اند خانه هایتان را در جهت کعبه قرار دهید. ابن عباس گفته است: کعبه، قبله موسی و پیروانش بود. این

دیدگاه بیانگر این موضوع است که به سوی قبله نماز خواندن جزو شریعت حضرت موسی علیه السلام بوده و هیچ وقت نماز بدون طهارت و ستر عورت و استقبال کعبه ادا نشده است زیرا وجود این شروط تکلیف را کامل تر و عبادت را بی کم و کاست می سازد علاوه بر آن می توان گفت مقصود آیه این است که خانه هایتان را مراکز دعوت و عبادت قرار دهید.

3. امنیت علت قطع رابطه با مساجد است:

قرطبی می گوید: مراد از آیه مذکور این است که برای حفظ امنیت خود نماز را در خانه هایتان آهسته بخوانید و این دستور هنگامی اعلام شد که ترس و استبداد بر قوم بنی اسرائیل سایه افکنده بود و خداوند به خاطر آن، آنان را به شکیبایی و قرار دادن مساجد در خانه ها و نماز خواندن در آن و دعا و تضرع کردن تا فرارسیدن روز موعود سفارش کرد. و مرا از آیه (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا) همین است. و از جمله قوانین شریعت آنان این بود که در شرایط وجود امنیت نمازهایشان را در کلیساها و صومعه ها بخوانند اما اگر دچار ترس و ظلم شوند اجازه دارند تا نمازهای خود را در خانه ها بجا آورند.

4. آمادگی روحی:

قرطبی می گوید: در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا» زمین برای من پاکیزه و من به عنوان محل عبادت قرار داده شده است. این مسأله فقط به امت پیامبر اختصاص دارد و شکر و سپاس از آن خدا است که ما مسلمانان در مساجد و خانه ها و هر کجا که وقت نماز فرا رسد، نماز را می خوانیم مگر نماز نافله که خواندنش در خانه ها بهتر است حتی نمازهای سنت قبل و بعد از نماز جمعه سنت و نمازهای پنج گانه؛ زیرا نمازهای نافله برعکس نمازهای فرض گاهی همراه با ریا هستند و عبادت هر چه خالص تر و دورتر از ریا باشد در نزد خداوند مقبول تر و دارای ثواب بیشتر است. مسلم از عبدالله بن شقیق روایت کرده که او از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره نمازهای نافله پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سئوال کرده است. حضرت عایشه در جواب گفته است: «پیامبر چهار رکعت قبل از نماز ظهر می خواند سپس به مسجد می رفت و نماز ظهر برای مردم امامت می کرد و پس از برگشتن به خانه دو رکعت سنت بجا می آورد. و در نماز مغرب نیز برای مردم امامت می کرد و بعد از برگشتن به خانه دو رکعت می خواند و در نماز عشاء نیز برای مردم امامت می کرد و پس از آمدن به خانه دو رکعت بجا می آورد...».

ابن عمر رضی الله عنه گفته است که به همراه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم دو رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از مغرب سنت خواندم اما سنت مغرب و عشاء و جمعه را به همراه پیامبر و در خانه وی بجا آوردم.

ابوداود از کعب بن عجره روایت می کند که روزی پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به مسجد بنو أشهل مشرف شد و نماز مغرب را در آنجا بجا آورد؛ پس از تمام شدن نماز متوجه شد برخی مشغول تسبیح خداوند هستند، پیامبر فرمود: «این تسبیح و گفتن ها، نماز خانه است».

مسأله سوّم: دانشمندان دینی درباره شب زنده داری در ماه رمضان با یکدیگر اختلاف کرده اند که آیا در خانه بهتر است یا در مسجد؟ امام مالک معتقد است شب زنده داری در خانه برای کسی که توانایی آن را دارد بهتر است، ابویوسف و برخی از فقهای شافعیّه به همین رأی قائل هستند اما ابن عبدالحکم و احمد و برخی دیگر از فقهای شافعی معتقدند که قیام شب در ماه رمضان به صورت جماعت - در مسجد - بهتر است.

لیث می گوید: اگر همه مردم به شب زنده داری در خانه های خود بپردازند و هیچ کسی برای قیام شب به مسجد نرود در این صورت رفتن به مسجد برای شب زنده داری لازم نیست، به عبارت دیگر اگر مردم نماز تراویح را در خانه ها بجا آورند اشکالی ندارد و هیچ اصرار و لزومی

برای خواندن آن در مسجد نیست.

قول صحیح و مستند نظر امام مالک و قائلان به نظر وی است به دلیل اینکه با توجه به حدیث زید بن ثابت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: «نمازهای سنت را در خانه هایتان بخوانید و خواندن نماز در خانه بجز نمازهای فرض، بهترین نماز انسان است» روایت از بخاری. اما مخالفان نظر امام مالک استدلال کرده اند که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نماز تراویح را در مسجد همراه با جماعت خوانده است و سپس علت عدم استمرار وی در خواندن آن در مسجد همان ترس از واجب شدن آن بود و به همین دلیل است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به مردم فرمود: «نمازهای سنت را در خانه هایتان بخوانید.» صحابه نیز نماز تراویح را در مسجد و به صورت انفرادی می خواندند تا آنکه حضرت عمر رضی الله عنه یک نفر را برای امامت آنها تعیین کرد و آن را به جماعت خواندند. نماز تراویح به شکل جماعت ادامه یافت و به عنوان یک سنت ثابت باقی ماند.

مسأله چهارم: اگر بپذیریم که به آنها اجازه داده شده است هرگاه ترس جانی وجود داشته باشد نمازهایشان را در خانه ها بخوانند، می توان چنین استنباط کرد که شخص معذور به خاطر ترس جانی و غیره می تواند نماز جماعت و جمعه را نخواند. از جمله عذرهایی که ترک جماعت و جمعه را مباح می سازند موارد زیر هستند: بیماری سخت و زمین گیر کننده، ترس از ظلم و استبداد حاکم در مورد گرفتن مال و جان بدون صادر شدن حکم عادلانه قضائی - باران شدید همراه با گل و لای اگر قطع نشود و هر کسی که دوست و یار صمیمی در حال مرگ داشته باشد و پرستاری برای او نباشد. عملکرد عبدالله بن عمر رضی الله عنه گواه این مسأله است. مسأله پنجم: در مورد آیه (و بشر المؤمنین) برخی گفته اند: خطاب متوجه حضرت محمد صلّ الله علیه و آله و سلّم است و برخی گفته اند مراد از آیه، حضرت موسی علیه السلام است که این قول نمایان تر و آشکارتر است. پس مفهوم این آیه این است که ای موسی به بنی اسرائیل مژده بده که خداوند آنها را بر دشمنانشان - فراعنه - چیره خواهد ساخت.

لزوم تأویل سخنان سید قطب

اصول و مبانی کلی اسلام حکم می کند که الفاظ جاهلیت بکار رفته در سخنان سید قطب باید تأویل و تفسیر شوند، به عبارت دیگر اگر الفاظ جاهلیت در ارتباط با مسلمانان بکار رفته باشند مقصود آن است که باید برنامه ها و قوانین وارداتی را که اصل و اساسش جاهلی است کنار نهاد که لازمه این سخن، قائل شدن به مرتد نشدن مسلمانان عصر حاضر و کافر نگشتن آنان است و به همین دلیل است که عبارت دوری گزیدن از معابد جاهلیت یک صفت است و از لحاظ فقهی دارای هیچ گونه مدلولی نیست زیرا اگر سخنان و اقوال پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در راستای هم خوانی با قواعد کلی مستلزم تأویل باشد، همان گونه که پیشتر بیان شد، لزوم تأویل و تفسیر سخنان دانشمندان و فقها از باب اولی است. همچنین نامه ای که استاد محمد قطب در مجله مجتمعه به شماره 271- 17 شوال سال 1395 هـ 21/10/1974 م. - به چاپ رسانید، نه تنها مؤید سخنان ما است بلکه بیانگر این موضوع است که نتایج و احکام فقهی مترتب بر الفاظ عمومی و کلی، مراد شهید سید قطب نبوده است.

مقدمه ای از مجله مجتمعه:

پیرامون افکار و آرای شهید سید قطب بحث هایی صورت گرفت که برخی از آنها همراه با غلو و افراط منفی و برخی دیگر همراه با مبالغه مثبت بوده است لذا برای هدایت بحث به سوی مثبت اندیشی و به منظور رعایت دقیق امانتداری، نویسندۀ اسلامی مشهور، برادر سید قطب، استاد محمد قطب رساله زیر را به رشته تحریر درآورده است. بهترین کسی که می تواند در این مورد اظهار نظر نماید محمد قطب است زیرا او از افکار و اندیشه های برادرش و از مدلول آن افکار و

اندیشه‌ها اطلاع و آگاهی بیشتری دارد. و واضح و مشهور است که آن دو برادر با یکدیگر به بحث و بررسی پیرامون اسلام می پرداختند و مفاهیم و مسائل آن را با یکدیگر بررسی می کردند. این ادعا که محمد قطب بهترین کسی است که می تواند در این موضوع اظهار نظر کند و مقاصد افکار و آراء و اجتهادات شهید سید قطب را مشخص و معین سازد بر همین اساس است.

متن نامه:

برادر ...

سلام و رحمت و برکت های خداوند بر شما باد. از بحث‌ها و همه‌همه‌هایی که در میان جماعت اخوان پیرامون تألیفات شهید سید قطب صورت گرفته و اینکه آن، مخالف و متناقض با اندیشه اخوان است اطلاع دارید. دوست دارم در این مورد برخی از حقایق را آشکار سازم؛ حقایقی که احساس می‌کنم برای بازگویی در برابر خداوند مسئولیت دارم تا هیچگونه شک و شبهه‌ای باقی نماند ... تألیفات سید قطب بر موضوع معین که همان مفهوم حقیقی کلمه لا اله الا الله و بیان ویژگی‌های حقیقی ایمان طبق قرآن و سنت است، تأکید دارد. زیرا ایشان این احساس را داشت که اکثریت مردم از مفهوم حقیقی توحید آگاهی ندارند و اوصاف و ویژگی‌های ایمان را به باد فراموشی سپرده‌اند. او با این وجود تمام تلاشش را بکار گرفت تا روشن سازد که مقصود وی از این سخنان، صادر کردن احکام بر مردم نیست بلکه تنها هدف وی این بود که آن حقیقت فراموش شده را باری دیگر به مردم بشناساند و سرانجام خود آنان مشخص سازند که آیا در راه مستقیم خداوند گام برمی‌دارند یا آنکه از این راه منحرف شده‌اند، پس زبیده است که به سوی آن بازگردند. خودم چندین بار از وی شنیدم که می‌گفت: «ما دعوت‌گر هستیم نه قاضی. بی‌گمان وظیفه ما صدور حکم بر مردم نیست بلکه تنها وظیفه ما این است که مردم را با مفهوم لا اله الا الله آشنا سازیم، چرا که مردم از مفهوم حقیقی آن که همان برگشتن به شریعت خداوند است ناآگاه هستند» همچنین بارها از وی شنیدم که می‌گفت: «صادر کردن حکم بر مردم مستلزم وجود قرینه قاطع و یقینی است که این جزو اختیارات ما نیست و به همین دلیل معترض آن نمی‌شویم. علاوه بر آنکه راه و روش ما دعوت است نه دولت. دعوتی که وظیفه اش تعیین حقایق برای مردم است نه صادر کردن احکام آنان» اما پیرامون مسأله عزلت و جدایی فکری او در سخنانش بیان کرده است که این عزلت و جدایی فکری می‌بایست در وجدان انسان مسلمان و به طور خودکار در برابر آنهایی که به اسلام پایبند نیستند شکل بگیرد و هرگز مقصود از آن عزلت و جدایی فیزیکی نیست، ما در این جامعه زندگی می‌کنیم و آن را به سوی حقیقت اسلام فرا می‌خوانیم و از آن دوری نمی‌گزینیم وگرنه دعوت جامعه به سوی حقیقت اسلام چگونه ممکن خواهد بود؟!»

آنچه بیان شد خلاصه تألیفات سید قطب است که اینجانب پیرامون این خلاصه به دو مسأله اشاره می‌کنیم:

یکم: تأکید کامل دارم بر اینکه در تألیفات سید، موضوع مخالف و متناقض با قرآن و سنت که دعوت اخوان المسلمین بر آن دو استوار است وجود ندارد.

دوم: تأکید دارم که در تألیفات سید، هیچ‌گونه رأی مخالف افکار و اندیشه‌های امام شهید حسن بنا، بنیانگذار جماعت اخوان، و حتی مخالف اقوال و سخنان وی نیست. از جمله سخنان حسن بنا در رساله تعالیم در بند بیستم این است: «تکفیر مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری ساخته و به مقتضای آن دو عمل کرده و فرائض و واجبات رابجا آورده است جایز نیست...» همانگونه که پیشتر یادآوری شد مقصود و هدف اساسی از تألیفات سید قطب، صادر کردن احکام بر مردم نیست بلکه هدف وی همان هدف امام شهید حسن بنا است یعنی: تبیین

حقیقت اسلام و روشن ساختن صفات و ویژگی های انسان مسلمان طبق قرآن و سنت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است. آنها حقایقی بودند که معتقدم بیان کردن و روشن ساختن آنها به منظور ادای شهادت واجب است، زیرا ما از زمان فرا رسیدن مرگ ناآگاه هستیم و شایسته نیست، خداوند را زمانی ملاقات کنیم که شهادت را کتمان کرده ایم. و خدا است که انسان را برای پیمودن راه راست موفق می گرداند. برادرت

محمد

قطب

سید قطب اندیشه تکفیر را انکار می کند

هر دو گروه تکفیر، چه گروهی که معتقد به قطع رابطه کامل با جامعه است و مدّعی است که اعضای جماعت مسلمانان را تشکیل می دهند و حکومت آنان را به نام گروه تکفیر و هجرت می شناسد، و چه آن گروهی که به جدایی فکری و ذهنی معتقد است و روش تقیه را بکار می گیرد و برخلاف اعتقاد درونی اش عمل می کند و به کفر اعتقاد دارد اما خلافت را انجام می دهد و مدّعی عضویت در جماعت اخوان المسلمین است حال آنکه بر عکس در جهت نابود ساختن جماعت آنان و افکارشان تلاش می کند، این دو گروه افکار و عقاید خود را به سید قطب نسبت می دهند حال آنکه - همانگونه که پیشتر مشخص گردید - نوشته ها و سخنان وی با اعتقادات هیچ کدام از این دو گروه تکفیری هم خوانی ندارد و علاوه بر آن بردار سید، محمد قطب، در نامه ای که پیشتر ارائه شد به یقین از وی شنیده که می گفته است ما هرگز متعرض مسأله صادر کردن حکم بر مردم نمی شویم زیرا صدور حکم نیاز به برهان قاطع دارد و این مسأله جزو اختیارات ما نیست چرا که ما دعوت گر هستیم نه قاضی. همچنین خانم بزرگوار زینب غزالی تصریح کرده است که در یولیو سال 1965م. اندکی قبل از بازداشت سید قطب، با وی ملاقات داشته و پیرامون برخی عبارت های موجود در «فی ظلال» و «العالم» - که جوانان برای تکفیر پدران و مادران خود به آنها استدلال می کردند - از او پرسیده است. سید قطب نیز در پاسخ این پرسش به صراحت اعلام کرده که متعرض احکام شرعی نشده است و احکام شرعی در حوزه اختصاصی فقهاء است که در کتابهای فقهی به تفصیل بیان شده و او هرگز به اندیشه تکفیر اعتقاد نداشته است. خانم زینب غزالی در حضور برادرش محمد غزالی جبیلی همین موضوع را به صراحت اعلام کرد. همچنین سامی جوهر در کتاب «الموتی یتکلمون» [15] سخنان و اعترافات شهید سید قطب را در بازجویی ها نقل کرده که در آن بازجویی ها آمده است که او قائل به کفر افراد جامعه نیست و سخنان و اقوال وی ناظر به جامعه به عنوان یک دولت است.

[1] . المصطلحات الأربعة، ص 827.

[2] . فی ظلال القرآن، 115/6، 270/7، 463/8.

[3] . فی ظلال القرآن 463/8.

[4] . تفسیر طبری، 100/5 ط ، دارالمعرفة، بیروت.

[5] . فی ظلال القرآن، ج 8.

[6] . فی ظلال القرآن ج 7، اول آیه (و عنده مفاتيح الغيب ...).

[7] . معالم فی الطريق، ص 92 و الظلال، 463/8.

[8] . فی ظلال القرآن، 737/2.

[9] . فی ظلال القرآن، سورة انعام، 19 و أعراف، 102.

[10] . همان مرجع، ج7، مقدمه سوره.

[11] . فی ظلال القرآن، ج 12.

[12] . فی ظلال القرآن، ج 1.

[13] . این جبهه در همان سال به پیروزی رسید و حکومت را در دست گرفت و به تطبیق احکام اسلام پرداخت تا اینکه به امید پایان یافتن حکومت نظامی از حکومت دست کشید.

[14] . فی ظلال القرآن، 737/2.

[15] . ص 130.